

نقش امنیتی و انتظامی بست‌نشینی در دوره صفویه

جهانبخش ثواقب^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۳۰

از صفحه ۴۵ تا ۷۴

فصلنامه علمی مطالعات تاریخ انتظامی
سال هشتم، شماره بیست‌ونهم، تابستان ۱۴۰۰

چکیده

بست‌نشینی در برخی مکان‌های مذهبی و دارای قداست از نظر مردم، یکی از راه‌های حفظ امنیت فردی بوده که کسانی به آن متوسل می‌شده‌اند. منابع دوره صفویه به‌روشنی اطلاعات بایسته‌ای از مرسوم بودن بست‌نشینی و چگونگی آن یا اماکن بست به‌دست نمی‌دهند؛ اما براساس همان اخبار اندک و گزارش‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی دریافت می‌شود که در این دوره اگرچه نه به گستردگی دوره قاجاریه، مکان‌هایی به‌عنوان بست معروف بوده و کسانی در آنها بست نشسته‌اند. در این مقاله، به‌روش توصیفی-تحلیلی، پدیده بست‌نشینی در دوره صفویه بررسی شده و مکان‌ها و تأسیساتی که بست بوده و نمونه‌هایی از بست‌نشینی در آنها تشریح شده است. یافته‌های پژوهش بیان‌گر این نکته است که برخی بناها و نهادهای مذهبی و برخی تأسیسات سیاسی و اداری در این دوره جایگاه بست بوده که نقش امنیتی حفظ جان ستم‌دیدگان را در برابر مظالم دستگاه حکومتی ایفا می‌کردند؛ اما این پدیده گسترش چندانی همانند دوره قاجاریه نداشته است.

کلید واژه‌ها:

دوره صفویه، اماکن بست، بست‌نشینی، امنیت.

۱ - عضو هیئت علمی گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. پست الکترونیک: jahan_savagheb@yahoo.com

مقدمه

بست‌نشینی در برخی از مکان‌های مقدس یا مکان‌های وابسته به پادشاهان و قدرتمندان، در جوامع بشری از پیشینه طولانی برخوردار است. نیاز انسان‌ها به یک قدرت حامی در مواقع خطر، اضطراب و بیم از ستم و مجازات، او را به اشیاء، عناصر، اشخاص و اماکنی که از دید او از قداست و حرمتی برخوردار بود، متوسل کرد و هنگام نیاز، خود را در پناه آنها قرار می‌داد.

. فقدان یک قوه عادلانه به‌عنوان ملجاء و پناه‌گاه در تأمین امنیت جانی افراد در مواقع دشواری و خطر و در برابر ظلم و ستم نیروهای حکومت‌گر، آنان را ناگزیر می‌کرد که به جایگاه‌ها یا افرادی متوسل شده و پناه ببرند که می‌پنداشتند امنیت‌شان را تأمین خواهند کرد و قادر به دفاع کردن از آنان هستند. در کنار برخی مکان‌های دینی که نزد مردم و حکومت‌گران از قداست و احترام ویژه برخوردار بودند، شخص شاه و سوگند به سر و جان او یا افتادن به دست و پای وی، می‌توانست جان مجرم یا خطاکاری را از مرگ نجات دهد. غالباً چون پادشاهان در نظر مردم، صاحب قدرت و دارای اختیار در گرفتن جان و مال رعیت بودند و نیز قادر به بخشش و رفع مجازات از مجرمان و خاطیان بودند، توسل جستن به کاخ و اصطبل و دیگر بناها و مقابری که به شاه و خاندان سلطنت مربوط می‌شد، از جایگاهی برخوردار شدند که به‌عنوان «بست» و پناه‌گاه برای افراد مضطر درآمدند.

در دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ ق. / ۱۵۰۱-۱۷۲۲ م.) نیز پدیده بست‌نشینی در برخی از مکان‌های وابسته به این سلسله وجود داشته و گاه کسانی برای رهایی از خطر مرگ و حفظ جان خویش به آن مکان‌ها پناه می‌برده‌اند.

در این مقاله، با طرح این پرسش که گستردگی پدیده بست‌نشینی در دوره صفویه چگونه بوده است؟ ضمن بررسی زمینه‌های رواج پدیده بست‌نشینی، به اماکن بست و کارکرد امنیتی آنها در دوره صفویه پرداخته شده است. فرضیه پژوهش براین نکته تأکید دارد که در دوره صفویه، بست‌نشینی چندان گسترده نیست؛ اما به‌عنوان یک ضرورت با ماهیت امنیتی در مواقعی

به کار گرفته شده است. آشنایی با شیوه‌های سنتی ابداعی و مرسوم در جامعه برای حفظ امنیت فردی یا جمعی در دوره‌های تاریخی ایران، که یکی از این تدابیر، بست‌نشینی بود، ضرورتی است که نیازمند پژوهشی بایسته در حوزه مطالعات تاریخ انتظامی ایران است و این مقاله به همین مقوله در دوره صفویه پرداخته است. این پژوهش در مرحله گردآوری اطلاعات به‌روش کتابخانه‌ای و در مرحله تبیین موضوع، به‌شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شده است.

به‌لحاظ پیشینه موضوع، صرف‌نظر از گزارش‌های پراکنده سفرنامه‌های اروپائیان دوره صفویه، مطلب منسجمی در این باره ارائه نشده و مقاله پیش رو می‌تواند تصویری از آن را به‌دست دهد. هرچند اطلاعات عام در باره معنا و مفهوم و تاریخچه بست را می‌توان در مدخل‌های اجمالی «بست» در *دایره‌المعارف تشیع*، ج ۳ (۱۳۷۵)؛ *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۳ (۱۳۷۶) و *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۲ (۱۳۸۳) دید. خالصی (۱۳۶۶) نیز تاریخچه بست و بست‌نشینی را به‌طور عام در کتابی مطرح کرده است. چند مقاله دیگر با موضوع بست‌نشینی نیز با دوره صفویه مرتبط نیست، از جمله؛ حبیبی (۱۳۸۴) در مقاله «بست و بست‌نشینی در حرم امام‌رضاع(ع)»؛ ثواقب (بهار ۱۳۹۹) «توسل جویی و بست‌نشینی در سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌های خارجی در عصر قاجاریه» (*تاریخ روابط خارجی*، س ۲۱، ش ۱۸۲ / ۱ - ۳۲)؛ همو (تابستان ۱۳۹۹) «کارکرد امنیتی بناهای مذهبی مبتنی بر سنت «بست» در دوره قاجاریه» (*مطالعات تاریخ انتظامی*، س ۷، ش ۳۱/۲۵ - ۷۲) و همو (پاییز ۱۳۹۹) «جنبه ضد امنیتی بست‌نشینی در اماکن غیرمذهبی در عصر قاجاریه» (*مطالعات تاریخ انتظامی*، س ۷، ش ۲۶ / ۱۳۵ - ۱۷۲).

معنا و مفهوم بست

بست واژه‌ای فارسی به‌معنی حرم، مأمن و قُرُق است. اصطلاحاً مکانی مقدس یا دارای احترام است که مجرمان یا متهمان بدان جا پناه ببرند و از تعقیب و مجازات مصون باشند و اگر جنایتی کرده‌باشند با پرداخت فدیة از قصاص معاف می‌شوند. «قدس» در عبری و «حرم» و «حرام» در عربی همین

معنی را دارد (دایره‌المعارف تشیع، ۱۳۷۵: ۳/۲۲۷). در لغت‌نامه دهخدا چند معنی برای «بست» ذکر شده‌است: پناه‌جستن مردم به مرقد امام‌زاده؛ پناهگاهی که مردم در آن متحصن شوند؛ محوطه‌ای که اگر مقصری وارد شود حکومت به او دست پیدا نمی‌کند؛ مأمن، ملجاء (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل ماده بست). در بهار عجم در تعریف بست آمده‌است: «بر دور مزارات حضرات، به فاصله یک کرده (کرت) کمابیش، از جهت منع درآمدن دواب، چوب‌بست کنند و هرگناه‌کاری یا دادخواهی که در آن بست درآید، کسی مزاحم حال او نتواند شد و خدمه مزارات مقدسات به حمایت دادخواه فراهم آمده، داد او از بیدادگر بستانند (بهار، ۱۳۷۹: ۱/۳۰۱).

برخی، در ریشه‌یابی واژه بست، ارتباطی میان آن و زبان‌های ایرانی کهن (فارسی باستان، پهلوی، فارسی میانه، فارسی دری) برقرار کرده‌اند و معانی مدد، مساعدت، کمک‌رسان، پافشاری، ایستادگی، تحصن، اعتمادداشتن، توکل کردن، ملجأ، مأمن، پناه، خدمت، ملازمت، ماندن، به‌سربردن، مُصِر‌بودن، پافشاری کردن، پناه‌بردن، ملتجی‌شدن، اعتمادکردن و اطمینان‌داشتن را شقوق مختلف معانی بست در این زبان‌ها ذکر کرده‌اند (ن.ک. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۲/۱۰۵-۱۰۶). اما برخی دیگر، این ریشه‌یابی و وجوه اشتقاق احتمالی را بی‌پایه دانسته‌اند (ن.ک. پروشانی، ۱۳۷۶: ۳/۳۹۶). معمولاً در جلوی محوطه بست، چوب یا زنجیر کشیده شده‌بود که چوب‌بست و زنجیربست نامیده می‌شد (ن.ک. بهار، ۱۳۷۹: ۱/۳۰۱). لفظ بست برگرفته از بستن است؛ چه در این بست پناه می‌گرفتند و پناه‌گیرنده محفوظ بود و راه مخالفین او به او بسته بود (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه بست). در واقع بست مکانی امن و مقدس برای پناه‌جویان از هر گروه و صنف بوده است. مردم برای دادخواهی، تظلم و احقاق حقوق از دست رفته، در این مکان‌ها پناه می‌گرفتند. هم‌چنین مجرمان محکوم، متهمان و مظنونان با توسل به بست می‌توانستند برای مدتی محدود از تعقیب قانون و گرفتارشدن به مجازات مصون باشند. ورود به حریم بست و پناه‌گرفتن و اقامت موقت در آن راه بست‌نشینی می‌گفتند (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۲۳؛ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۲/۱۰۵).

زمینه‌های رواج آیین بست در جامعه

آیین بست در شکل‌های مختلفی در طول تاریخ میان مردم مختلف وجود داشته‌است. مفاهیمی چون پناهندگی، تحت‌الحمایگی، مصونیت، شفاعت، ضمان، امان و امثال آن. ریشه اولیه آن در میان مردم پیش از پیدایش ادیان الهی، در گرایش انسان‌ها به پرستش و توسل به مقدسات ذهنی ساخته و پرداخته اذهان خویش یا سمبل‌های عینی محصول و ساخته خودشان ریشه دارد. به‌ویژه در مواقع سختی و مشکلات نظیر قحط‌سالی، بیماری و مشکلات طبیعی و اجتماعی و غیره، به این معبودهای مقدس التجا می‌بردند و خود را در پناه آنان قرار می‌دادند. از این‌رو اشیاء، موجودات، ارواح و نهادهایی ذهنی نزد آنان قداست و حرمت پیدا کرد و سپس افراد و اشیاء منسوب و مربوط به آنها مثل متولیان، کاهنان، نگهبانان و جادوگران و امکنه و اسبابی که با این مقدسان و خدایان و بت‌ها ارتباط و بستگی پیدا می‌کرد، در نزد آنها مقدس و محترم شد و می‌توانست شفیع و میانجی برای رفع مشکلات آنها به‌شمار آید. همین وضع پس از پیدایش ادیان آسمانی برای پیامبران، ائمه، روحانیون ادیان و اشیاء و اسباب مرتبط با آنها پدید آمد. از این‌رو، قبور و بارگاه بزرگان و اولیای دین، مراکزی برای توسل و پناه‌جویی گناه‌کاران، گرفتاران و بزه‌کاران گشت و مأمنی شد برای تظلم و دادخواهی و شفاعت و نظایر آن. براساس این باور، در ایران نیز اماکن مقدسه مانند بقعه و بارگاه ائمه و امام‌زادگان و اماکن منسوب به آنها و مردان مقدس و مساجد و تکایا در نزد مردم تقدس داشته و مراکزی برای توسل و حل مشکلات دنیوی و اخروی و دادخواهی و تظلم به حساب آمده‌است. از آنجا که همه افراد جامعه و سلاطین و حکام به‌خاطر باوری که به این اماکن که «بست» خوانده می‌شد؛ داشتند، قدرت بی‌اعتنایی به این اماکن و شکستن بست را نداشتند و با میل یا اکراه، چه بسیار که از سر گناه فرد بست‌نشسته می‌گذشتند. این پدیده در طول زمان به‌صورت سنتی اجتماعی تکرار شد و مورد قبول خاص و عام قرار گرفت و خود آیینی در جامعه شد.

همچنین از آنجا که بیشتر امور مردم با حکام و سلاطین بود و قصاص و مجازات و اخذ خراج و مالیات، سیاست عفو و اغماض و کار مملکت‌داری با

دربار و کارگزاران دیوان بود، مردم ناگزیر برای رفع ظلم و تعدی از خود یا فرار از چنگ مجازات و تنبیه و شکنجه و اعدام و غیره، در جست‌وجوی چاره‌ای بودند یا دست به دامان مقدسان می‌زدند و یا آن‌که به اماکن و عناوینی که حتی خود حکومت‌ها بست قرار داده بودند پناه می‌جستند. از سویی، به سبب ظلم و ستم کارگزاران حکومت‌های استبدادی و عدم دسترسی مردم به سلاطین که در محاصره نگهبانان و حاجبان و دربانان بودند، عالمان دینی نقاطی را برای دسترسی و توسل مردم به عنوان بست می‌پذیرفتند تا از این طریق شکایات و خواسته‌های مردم و رسیدگی به آنها و دادرسی به حال ستمدیدگان را فراهم آورند. آنچه که بیشتر در امر بست و بست‌نشینی مورد پذیرش بود، مسجد الحرام در مکه، روضه نبوی در مدینه، اماکن و بقاع متبرکه، آستانه اولیاءالله و مشاهد آنها، خانه و حریم روحانیون و مراجع مهم دینی بود (ن.ک. خالصی، ۱۳۶۶: ۱۱-۱۸).

به تدریج اماکن دیگری نظیر خانه شاهان و مردمان بزرگ، دیوارهای مجاور قصرهای سلاطین، زنجیرهای دارالعماره، اصطبل همایونی و اصطبل‌های بزرگان و سرطوبله‌ها به عنوان حریمی برای دادخواهی و تظلم معرفی شدند. سپس در دوره قاجاریه اماکنی که بیشتر جنبه دولتی و سیاسی داشت بر اماکن مقدس قدیمی به عنوان بست افزوده شد، نظیر تلگراف‌خانه‌ها، مجالس قانون‌گذاری، سفارت‌خانه‌های کشورهای بیگانه، پرچم‌ها. همچنین خانه و آستانه دولت‌مردان قدرتمند و صاحب نفوذ زمان و مردان دین و مجتهدین صاحب نفوذ، حریم امنی برای بست‌نشینی به شمار آمد و پلیس و ضابطین و عمال قضات یا حکام نمی‌توانستند به آنان تعرض کنند یا آنها را از آن‌جا بیرون آورند (دهخدا، لغت-نامه، ذیل ماده بست؛ خالصی، ۱۳۶۶: ۲۳، ۳۰).

پیشینه بست‌نشینی

نشانه‌هایی از پیشینه بست‌نشینی و صورت‌های گوناگون این واژه در گذشته‌های دور وجود دارد. آتشکده‌ها و معابد، اشاره به رسم پناهندگی و پناه-دادن در قانون حمورابی، نوان‌خانه، رسم تظلم‌نشستن و تظلم‌خواهی و زنجیر عدل انوشیروان در دوره ساسانی، برخی شهرها و اماکن مذهبی و مقدس

یهودیان و یونانیان و رومیان، برخی رسوم در میان عرب جاهلی (نظیر رسم حلیف، استلحاق، امان‌دادن، حق جوار یا همسایگی، سنت ولاء (مولی، موالی)، حلف‌الفضول یا پیمان جوانمردان)، برخی مکان‌ها و سنت‌ها در اسلام (مانند کعبه، مسجدالحرام، حرم نبوی و حتی خانه برخی از بزرگان نظیر خانه ابوسفیان در جریان فتح مکه، عقد مؤاخات یا برادری میان مهاجر و انصار، سنت ممنوعیت صید در ایام حج و ذمه‌بودن اهل کتاب در حمایت مسلمانان) و شهر رصافه در شرق بغداد در خلافت عباسی، نوعی بست به‌شمار می‌آمدند. حتی مفاهیم شفاعت، استعاذه و توبه در ادبیات و فرهنگ اسلامی از چنین مفهومی برخوردار است (ن.ک. خالصی، ۱۳۶۶: ۳۹-۷۷؛ حبیبی، ۱۳۸۴: ۲۲۴؛ *دایره‌المعارف تشیع*، ۱۳۷۵: ۲۲۷/۳).

در تاریخ ایران پیش از صفویه نیز سنت بست‌نشینی در برخی دوره‌ها وجود داشته‌است. در عصر مغول، حرم حضرت معصومه (س) محلی بوده که کسانی در آن پناهنده می‌شدند. چنان‌که خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان (قتل ۶۸۳ق./۱۲۸۴م.) به‌سبب ترس از جان خود از اصفهان به قم رفت و در آن مزار متبرکه که در آن زمان در بیرون شهر بود، معتکف شد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸: ۸۰۸). ارغون‌خان (حک: ۶۸۳-۶۹۰ق./۱۲۸۴-۱۲۹۱م.)، اتابک یوسف‌شاه از اتابکان هزاراسبی لرستان (حک: ۶۷۳-۶۸۷ق./۱۲۷۴-۱۲۸۸م.) را به طلب شمس‌الدین به قم فرستاد. با اینکه هرچه تلاش کرد خواجه از حرم بیرون نیامد، اما به اکراه و اجبار او را به درگاه آورد و ارغون این خدمت را بیسندید (نطنزی، ۱۳۸۳: ۴۳). تیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷ق./۱۳۷۰-۱۴۰۵م.)، آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (درگذشت ۷۳۵ق./۱۳۳۵م.) را «بست» و محل امان قرار داد و دستور داد نامه‌ای نوشتند به اولاد خود «که اردبیل و توابع آن را به اولاد حضرت شیخ صفی و آستانه او وقف کردیم و ثبت دفتر خود کرد که اگر کسی هزار گناه کرده‌باشد و پناه به آن آستانه آورد در امان باشد» (*عالم‌رای شاه اسماعیل*، ۱۳۸۴: ۲۱). تیمور اسرایی را که از آسیای صغیر با شکست سلطان بایزید اول عثمانی (حک: ۷۹۱-۸۰۴ق./۱۳۸۹-۱۴۰۲م.) گرفته بود، به این خانقاه بخشید (همان: ۲۱؛ پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۴۸) و دهات و مزارع بسیاری از

مواضع تلوار و قزل‌اوزن و کمره اصفهان و همدان خرید و وقف اولاد ذکور خواجه علی کرد (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۴۸). این بقعه از زمان بنا در دوره ایلخانان و پس از آن شهرت خاصی پیدا کرد و «همواره مأمن ارباب ولایت و مطاف ارباب هدایت بود» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۵۶) و از همه‌جای ایران تا آسیای صغیر، مریدان شیخ صفی و جانشینان او به زیارت آن می‌آمدند و نذورات و هدایایی نیز به بقعه تقدیم می‌کردند (همان: ۲۵۸، ۲۶۱؛ اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۴۹۹/۲-۵۰۰). حتی بزرگانی چون رشیدالدین فضل‌الله (درگذشت ۷۱۸ق.م/۱۳۱۸م)، وزیر سلطان محمد خدابنده اولجایتو (حک: ۷۰۳-۷۱۶ق.م/۱۳۰۴-۱۳۱۶م)، وظیفه سالیانه‌ای شامل غلات، دوشاب، روغن، دواب، شکر و عسل، برای بقعه اختصاص داده (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۴ق: ۲۶۵-۲۷۲) و در مکتوبی از فرزند خود می‌خواهد که جانب احترام شیخ را نگه داشته و پیوسته سر عجز بر آستانه ولایت پناه او بساید (همان: ۲۸۹-۳۱۱). بنای بقعه^۱ را به شیخ صدرالدین (درگذشت ۷۹۴ق.م/۱۳۹۲م) فرزند شیخ صفی نسبت داده‌اند که به مدت ده سال آن را به پایان رسانید و «نظام و نسق آن روضه از حفاظ و خدام و شموع و مشاعل و رشناه و خلوتخانه و سایر متعلقات، همه او قرار داد و طالبان از اناث و ذکور ایثار فراوان آوردند، همه را در اخراجات آن بقاع خیر صرف نمود» (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۳۹).

مقررات و آداب بست‌نشینی در دوره صفویه

پس از این‌که زمینه ذهنی توسل‌جستن و پناه‌گرفتن به کسی یا مکانی در میان مردم بروز یافت، به تدریج و در گذر زمان، به علل گوناگون از جمله اعتقادات مذهبی، باورهای عمومی، ترس و برخی فشارهای داخلی و خارجی، بست‌نشینی و حفظ حرمت آن در میان مردم به صورت عرف درآمد و مقررات اجتماعی این رسم را پذیرفت، چنان‌که بست‌شکنی عملی غیرعادی، غیراخلاقی و حتی غیرقانونی تلقی می‌شد. از این‌رو، بست‌نشینی مقرراتی عرفی پیدا کرد که گاه الزامی را برای مردم و کارگزاران دولت ایجاد می‌کرد. برای مثال در دوره

۱- درباره بخش‌های مختلف این بنا و کارکردهای هر کدام، ن.ک. زاره، فردریش (۱۳۸۵)، *دبیل: بقعه شیخ صفی*، ترجمه صدیقه خوانساری موسوی، تهران، فرهنگستان هنر.

صفویه (که پیش و پس از آن هم معمول بوده)؛ فرد بست‌نشین با پناهنده‌شدن در یک مکان که به بست شهرت داشت و گاه با گرفتن زنجیری که در حریم بست آویخته شده بود، بست‌نشینی خویش را عملاً اعلام می‌کرد؛ وقتی کسی با هر جرمی وارد حریم بست می‌شد، نیازمندی‌ها و آذوقه او از همان مکان بست تأمین می‌شد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۷۴؛ کاتف، ۱۳۵۶: ۴۹-۵۰). فرد بستی از هرگونه تعرض و تعقیب، حتی از جانب مقامات دولتی و گاهی حتی شاه، درامان بود (دلواله، ۱۳۷۰: ۶۳؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۷۴؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۱/۴-۱۴۴۵، ۱۶۸۶/۵؛ اشترویس، ۱۳۹۶: ۱۵۴)؛ در برخی از مکان‌های بست، ورود سواره با اسب و نیز حمل اسلحه حتی برای خارجیان ممنوع بود؛ بلکه باید بدون سلاح و پیاده با پای برهنه وارد حریم بست شد (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۲/۴۹۵-۴۹۶؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۰۵؛ گرس، ۱۳۷۰: ۲۳۴). بستی را به زور نمی‌توانستند از بست اخراج کنند؛ مگر این‌که به او غذا نرسانند تا خود مجبور شود از بست بیرون برود (شاردن، ۱۳۷۴: ۱/۴-۱۴۴۶). درباره ملزم کردن پناهندگان یا بستی‌ها به ابزارهایی مانند پابند و دستبند یا دیگر علائم و نشانه‌ها که بستی را از دیگران متمایز کند، یا انجام مراسم ویژه‌ای هنگام خروج از بست، گزارشی یافت نشده است. ظاهراً با ورود به حریم بست یا گرفتن زنجیر بست، جریان بست‌نشینی آغاز می‌شد و با تصمیم بستی برای خروج از بست، این قضیه پایان می‌گرفته است. در شرایط عادی که بست‌نشینی به قصد تأمین امنیت جانی بود، همان متولیان و نگهبانان و مأموران اماکن دارای بست، رسیدگی به امور بستی‌ها را برعهده داشتند؛ اما در شرایطی که بست‌نشینی به حکومت ارتباط پیدا می‌کرد و جنبه امنیتی و انتظامی می‌یافت و نظم و انتظام شهر را مختل می‌کرد، مقامات بالاتر، حاکم شهر یا داروغه^۱ (که مسئول حفظ نظم و امنیت

۱- داروغه اصفهان که از جمله مقربان بود زیر نظر دیوان‌بیگی، اصل شهر و خارج شهر را محافظت می‌کرد که کسی مرتکب خلاف حساب و ظلم و نزاعی نشود و امور خلاف شرع و فاحشه و شراب و قمار و سایر امور نامشروع را قلع می‌کرد. اگر کسی مرتکب می‌شد او را تنبیه، حبس و جریمه می‌کرد. شب‌ها ساعتی در درب قیصریه توقف می‌کرد، سپس با زبردستان خود سواره هر شب در یک قسمت شهر به گشت‌زنی می‌پرداخت. داروغه تعدادی غلام، آقا، قورچی، تفنگچی و توپچی در اختیار داشت که به حسب ضرورت آنها را در دسته‌های مختلفی تقسیم و به سرکردگی سردسته به محلات شهر می‌فرستاد تا از نظم و امنیت شهر محافظت کنند و اگر مورد خلافی رخ می‌داد به داروغه گزارش دهند. احداث یا میرشب زیر نظر داروغه بود که با افراد خود شب‌ها در محلات شهر گشت می‌زدند که دزدی رخ ندهد و مورد دزدی و مال مسروقه کشف شده را به داروغه اطلاع می‌داد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۴۹-۲۵۱؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۴۷-۴۸؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۰۴ و ۱۶۴-۱۶۴).

شهر بود) و در مواقعی حتی شخص شاه و شخصیت نظامی یا انتظامی مأمور از سوی او مداخله می‌کردند و قضیه را فیصله می‌دادند.

اماکن بست‌نشینی دوره صفویه

سلسله صفویه که در سال ۹۰۷ ق. / ۱۵۰۱ م. به همت شاه اسماعیل اول (حک: ۹۰۶-۹۲۴ ق. / ۱۵۰۱-۱۵۲۴ م.) با شکست سلسله ترکمانی آق‌قویونلو و تصرف تبریز بنیاد نهاده شد، به مدت حدود دو سده و نیم، تا سال ۱۱۳۵ ق. / ۱۷۲۲ م. و با سلطنت دو تن از شاهزادگان تا ۱۱۴۸ ق. / ۱۷۳۶ م. ادامه یافت. حکومت صفویه با برقراری وحدت سیاسی و رسمیت‌بخشی به مذهب شیعه، جغرافیای سیاسی ایران را در چهارچوب مرزی شرق به غرب، از جیحون تا بین‌النهرین (میان‌رودان) و از شمال به جنوب از قفقاز تا خلیج فارس برقرار کرد و در تثبیت آن و گسترش اندیشه شیعی در جامعه کوشید. با همه تلاش صفویان برای تثبیت امنیت داخلی و مرزی، عواملی این وضعیت را شکننده می‌کرد. گسترده‌گی قلمرو و شدت و ضعف قدرت سیاسی به‌ویژه هنگام درگذشت شاهان صفوی، تهاجمات مکرر همسایگان، عثمانی‌ها و اوزبکان، ساختار ایلی حکومت و نزاع قدرت میان گروه‌های مؤثر در حاکمیت نظیر ترک، تاجیک و عناصر قفقازی، بروز جنبش‌های اجتماعی و شورش‌های حکام محلی و سران ایلات و بزرگان حکومتی و غیره، ناامنی‌های گاه‌وبی‌گاه را در کشور دامن می‌زد. افزون‌براین، برخی فشارها و ستم‌ها از جانب برخی مقامات حکومتی نیز گاه به ایجاد ناامنی و نگرانی مردم می‌افزود. با این‌که در دوره صفویه محاکم قضایی شرعی و عرفی برای رسیدگی به برخی جرایم جنایی و شرعی وجود داشت و مقاماتی نظیر قاضی، قاضی شرع، دیوان‌بیگی،^۱ داروغه و امثال آن وظیفه رسیدگی به دعاوی یا حفظ نظم و نسق شهر را برعهده داشتند؛ اما گاه کسانی که در معرض خطر قرار می‌گرفتند در پی توسل و التجا به اماکنی برمی‌آمدند که با پناه‌گرفتن در آنها خود را از مهلکه برهانند. این

۱- دیوان‌بیگی، رئیس کل دادگستری یا عالی‌مقام‌ترین قاضی جزایی، علاوه بر رسیدگی به جرایم چهارگانه قتل، ازاله بکارت، کورکردن چشم و شکستن دندان، وظیفه اجرای احکام شرعیه و ضبط و نسق شهر را که از اقویا بر ضعف ستم و اجحافی نشود، برعهده داشت (میرزا سمیع، ۱۳۶۸: ۱۲؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۹۹؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۹۹).

اماکن را یا عرف جامعه براساس سنت پیشینی به رسمیت شناخته بود، یا این-که شاهان خود به نوعی آن را بست قرار می‌دادند. در دوره صفویه به‌نقل شاردن، هیچ‌یک از مساجد و اماکن مقدس، بست به‌شمار نمی‌آمد و تنها آرامگاه بزرگان دین و درگاه عالی‌قاپو و مطبخ و اصطبل اسبان شاه چه در داخل شهر اصفهان و چه در بیلاقات محل بست و تحصن بود (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۴۴۶/۴). البته به‌رغم این سخن، گزارش‌هایی از بست بودن برخی مساجد یا اماکن مقدس نیز وجود دارد. در ادامه به برخی از جایگاه‌های بست در این دوره پرداخته می‌شود.

بقعه شیخ‌صافی‌الدین اردبیلی

در دوره صفویه، بقعه شیخ‌صافی‌الدین اردبیلی نیای صفویان در اردبیل که از دوره ایلخانان تا صفویه زائران زیادی داشت، بست و پناهگاه افرادی بود که جرمی مرتکب شده بودند. درب مدخل بقعه با زنجیری آهنی^۱ حراست می‌شد و هر مقصر و جنایت‌کاری اعم از قاتلان، راهزنان، بدهکاران و یا آنان که از مهلکه جسته بودند؛ همچنین بردگان فراری که دست به آن زنجیر می‌رساندند و بر آن بوسه می‌زدند و داخل محوطه اول آرامگاه می‌شدند، درمان بودند و کسی نمی‌توانست آنها را دستگیر کند؛ حتی شاه هم آنها را مجازات نمی‌کرد (دلواله، ۱۳۷۰: ۳۶۹؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۷۴؛ کاتف، ۱۳۵۶: ۴۹). به‌همین دلیل، افراد خطاکار از تمام ایران به آن‌جا می‌آمدند و با رضای خاطر در آن‌جا بست می‌نشستند تا جانشان در امان بماند (دلواله، ۱۳۷۰: ۳۶۹). این بست‌نشینیان به حساب هزینه‌های آرامگاه شیخ‌صافی غذا می‌خوردند؛ ولی اگر از بقعه بیرون می‌آمدند ممکن بود به کسانی که به غلام نیاز داشتند، فروخته می‌شدند؛ اما از خریداران تعهد می‌گرفتند که به آزار و اذیت و مجازات آنها نپردازند (کاتف، ۱۳۵۶: ۴۹-۵۰). کاتف این رسم را نوعی نیرنگ می‌داند که مسئولان انجام می‌دادند تا خطاکاران از مجازات‌رهایی یابند و نوعی کمک به آنها بود، زیرا از

۱- اولتاریوس در مشاهده خویش از بقعه، زنجیر دروازه بزرگ جلوی مزار را نقره‌ای و بزرگ، سنگین‌وزن و گران‌قیمت ذکر کرده که آن را خان مراغه تقدیم مزار کرده بود. بر سر در ورودی به مزار نیز زنجیر نقره‌ای دیگری آویخته شده بوده که خان گنجه به مزار تقدیم کرده بود (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۲/۴۹۵).

این طریق هر گناهکاری می‌توانست در یکی از مکان‌های مقدس (مسجد و غیره) بست نشیند و با اطمینان کامل در امنیت به‌سر برد (همان: ح ۵۰). پس از درب بزرگ بقعه، صحنی واقع بود که در دو طرف آن، حجره‌های متعددی پر از خوراکی و پوشاکی و دیگر وسایل قرار گرفته بود. کسانی که بست نشسته بودند احتیاجات خود را از این دکان‌ها تأمین می‌کردند. زائرانی که از اطراف و اکناف برای زیارت مقبره می‌آمدند نیز مشتری این دکان‌ها بودند. پس از دالان بزرگ، درب دیگری واقع شده بود که بر بالای آن، اطاق‌های متعددی بود که در بعضی از آنها پناهندگان و در بعضی دیگر مأموران و نگهبانان مقبره ساکن بودند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۶۹). به نقلی، در این مکان که مقدس به‌شمار می‌آمد، روزانه بیش از هزار نیازمند و بینوا خوراک می‌خوردند و وجوهاتی از خزانه شاه به آنها داده می‌شد (بیات، ۱۳۳۸: ۲۴۱). بقعه دارای متولی بود که از دربار مقرر می‌گرفت و وظیفه رسیدگی به خدمات امور مربوط به بقعه از ترتیب دادن اطعام و وصول مقرر بقعه و امور تحویل‌داران و عمل و حفاظ و موقوفات و سایر امور مربوط به بقعه را برعهده داشت (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۷۸-۱۷۹). این بقعه موقوفات و موجودی نقدی زیادی داشت و وضع مالی آن بسیار خوب بود تا حدی که می‌توانست یک ارتش را هنگام جنگ تجهیز کند. از این‌رو پشتوانه بزرگی برای پادشاهان صفویه بود. غیر از پول نقد و هدایا و نذوراتی که دائم به آن تقدیم می‌شد، اموال غیرمنقول و مستغلات زیادی شامل خانه، دهات، حمام، کاروانسرا، بازار، دکان، در اردبیل و اطراف آن و حتی در شهرهای دیگر ایران داشت (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۲/۴۹۹) و از این درآمدها، هزینه‌های بست‌نشینان تأمین می‌شد.

یوهان اشترویس هلندی که در دوره شاه سلیمان (حک: ۱۰۷۷-۱۱۰۵ ق. ۱۶۶۷-۱۶۹۴ م.) از ایران دیدن کرده از مکانی در اردبیل برای بست‌نشینی و پناه‌گرفتن مجرمان یاد کرده که نمازخانه‌ای در مدخل آن وجود داشت و جسد یک قدیس معروف در آن نمازخانه دفن شده بود. او نقل می‌کند مجرمینی که در آن مکان درامان نبودند، می‌توانستند به آسانی به بقعه شیخ صفی پناه ببرند. خود شاه هم نمی‌توانست مجرمان را از آن بقعه اخراج کند

(اشترویس، ۱۳۹۶: ۱۵۴). کسانی که قصد زیارت بقعه اردبیل را داشتند حتی هیأت‌های خارجی حق نداشتند با خود اسلحه به داخل ببرند و می‌بایست اسلحه خود را در ورودی بقعه تحویل می‌دادند. حتی اگر کسی با اسلحه سرد مانند چاقو وارد آن جا می‌شد، مجازات مرگ داشت. زیارت‌کنندگان در آستانه ورودی آرامگاه می‌بایست کفش‌های خود را از پای درمی‌آوردند و با پای برهنه زیارت می‌کردند. دیدارکنندگان حتی نباید پای خود را روی سنگ‌های مرمر آستانه در ورودی به مزار می‌گذاشتند؛ زیرا کسانی که به زیارت می‌آمدند آستانه و عتبه این در و سایر درهای بقعه را می‌بوسیدند. سفرای خارجی نیز ملزم به رعایت این قاعده بودند. چنان‌که هیأت هشتاین که همراه کلبعلی‌خان حاکم اردبیل برای بازدید از این بقعه رفتند، در محل ورودی به حیاط جلوی مزار شیخ صفی، تفنگ‌ها، شمشیرها و دیگر سلاح آنها را گرفتند و حتی از پیش به آنها گفته بودند که اگر قصد دیدار از مزار را داشته باشند نباید آن روز را شراب خورده باشند (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۴۹۵/۲-۴۹۶؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۷۵). وقتی سفیران هیأت هلشتاین اصرار کردند که وارد ضریح شده و سنگ قبر شیخ صفی را از نزدیک ببینند، به آنها گفته شد که هیچ‌کس حتی پادشاهان اجازه ورود به داخل ضریح را ندارد (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۴۹۷/۲). اولئاریوس از قول کلبعلی‌خان حاکم اردبیل نقل می‌کند که شاه عباس اول (حک: ۹۹۵-۱۰۳۸ ق. / ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) موقعی که برای زیارت مزار اردبیل می‌آمد از نیم میلی خارج شهر اردبیل، چکمه‌های خود را درمی‌آورد و با جوراب، پیاده تا مزار حرکت می‌کرد تا نهایت احترام را نسبت به جد خود شیخ صفی به‌عمل آورد (همان: ۴۹۶).

گاه کسانی به‌سبب دخالت در امور سیاسی، برای نجات از خشم و غضب شاه، به بست‌نشینی در این بقعه یا مکانی دیگر متوسل می‌شدند؛ چنان‌که در دوره شاه اسماعیل دوم (حک: ۹۸۴-۹۸۵ ق. / ۱۵۷۶-۱۵۷۷ م.) که طایفه استاجلو، به‌دلیل طرفداری از شاهزاده حیدرمیرزا، مغضوب او شدند؛ بسیاری از آنها از قزوین به اردبیل فرار کرده و در بقعه شیخ صفی بست نشستند (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۱۲). تا زمان شاه سلطان حسین صفوی (حک: ۱۱۰۵-

۱۱۳۵ ق. / ۱۶۹۴ - ۱۷۲۲ م.) همچنان بسیاری از مریدان از سراسر کشور برای زیارت بقعه به اردبیل سفر می‌کردند. در آن‌جا هر روز مبالغ قابل توجهی صدقه بین زائران توزیع می‌شد. شاه برای تأمین این صدقات، بودجه‌ای تعیین و کارمندانی شایسته منصوب کرده بود تا بر این کار نظارت کرده و از فریب‌کاری جلوگیری کنند (بل، ۱۳۹۷: ۷۳). رسیدگی به وضعیت بست‌نشینان و امنیت آنان همچنین دریافت سلاح زیارت‌کنندگان و حفظ نظم و انتظامات زائرین و بقعه برعهده متولی و نیروهای زیردست او، از مأمورین و نگهبانان بقعه، بود که هر کدام وظایفی را برعهده داشتند و حاکم اردبیل و در نهایت شاه بر آنها ریاست عالی داشتند. البته ذکر جزئیات در گزارش‌ها نیامده است.

دولت‌خانه شاهی

در دوره صفویه، قصر یا کاخ شاه غالباً دولتخانه^۱ (دولت به معنی ثروت و نعمت) یا خانه شاه گفته می‌شد (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۶۳؛ اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۶/۲؛ اشترویس، ۱۳۹۶: ۲۰۴). «درخانه شاهی» هم می‌گفتند. لفظ آستانه نیز بر کلیه دربار شاه اطلاق می‌شد و منظور از آستانه دولت همان دربار بود. وقتی مردم می‌گفتند آستانه، منظورشان دربار شاه بود (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۶۳). کاخ شاهی یا دولتخانه به منزله بست و پناه‌گاه مجرمان به‌شمار می‌رفت. هر گناه‌کاری اگر هر قدر جرمش شدید بود اگر موفق می‌شد که خود را به درون دولتخانه یا خانه شاه اندازد، از هرگونه آسیبی درامان بود (همان، ۶۳؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۷۵۸/۲، ۷۵۹). کسانی که وارد دولتخانه می‌شدند چون به در بزرگ آن می‌رسیدند، اگر سواره بودند پیاده می‌شدند و پس از بوسیدن آستانه، پیاده به درون می‌رفتند. شاه اسماعیل دوم هنگام ورود به دولتخانه قزوین، این را رعایت کرده است (قمی، ۱۳۸۳: ۶۲۳/۲). در سلطنت شاه طهماسب اول (حک: ۹۳۰ - ۹۸۴ ق. / ۱۵۲۴ - ۱۵۷۶)، برخی از مردم حتی برای رفع گرفتاری یا بیماری‌شان به بوسیدن آستانه کاخ او (همان دولتخانه) می‌رفتند (دالساندری، ۱۳۸۱: ۴۷۳). دولتخانه در هر شهری که پایتخت بود می‌توانست

۱- کاخ شاه موسوم به دولت یا خانه شاه، بسیار مجلل بود (اشترویس، ۱۳۹۶: ۲۰۴).

محلی برای بست افراد باشد. در این مکان بست‌نشینان انتظار داشتند که مورد بخشش شاه قرار گیرند و از خطای آنان درگذرد. با این وجود، گاه شاه گناه‌کاران بزرگ را در دولتخانه نیز مجازات می‌کرد. در سلطنت شاه اسماعیل دوم، گروهی از استاجل‌ها که پس از مرگ شاه طهماسب از جانشینی شاهزاده حیدر میرزا (قتل ۹۸۴ ق. / ۱۵۷۶ م.) طرفداری کرده بودند، با ترک خانه و زن و فرزند، حدود ده شبانه‌روز به در دولتخانه شاهی در قزوین برای عفو و امان شاه بست نشستند، اما شاه اسماعیل نه تنها آنان را نبخشید، بلکه جمعی را فرستاد تا سایبان‌ها بر سرشان خراب کنند. چون مورد هجوم و غارت مردم قرار گرفتند؛ ناگزیر به خانه‌های خود برگشتند (منشی، ۱۳۷۷: ۱ / ۳۱۷). همچنین در سال ۱۰۲۸ ق. / ۱۶۱۹ م. که شاه عباس اول در اشرف مازندران بود، یکی از غلامان گرجی خاصه شاه به نام حجه‌بیگ با دو سه تن از برادران خود، جوانی گرجی به نام زهرمار بیگ را کشت. چون به دستور شاه، کلبعلی بیگ یساول صحبت شاملو و امت بیگ سیاه‌منصور داروغه فرح‌آباد قصد رسیدگی و توقیف او را داشتند، برادرانش شمشیر کشیده و کلبعلی بیگ و داروغه را مجروح کردند و دو تن از ملازمان داروغه را کشتند. شاه عباس بدین علت که آنها حرمت دولتخانه را که بست و پناه‌گاه گناه‌کاران است، نگه نداشته و در آن جا مرتکب قتل شده‌اند، اجازه داد تا همگی را با تیر تفنگ از پای درآوردند (منشی، ۱۳۷۷: ۳ / ۱۵۶۲-۱۵۶۳).

درگاه عالی قاپو

از زمان شاه عباس اول که اصفهان به پایتختی صفویه انتخاب شد و کاخ عالی قاپو بنا شد، درگاه عالی قاپو، پناه‌گاهی مقدس و مصون از تعرض بود و جز شاه هیچ‌کس نمی‌توانست کسانی را که بدین در پناه آورده و بست نشسته بودند؛ براند. همه ورشکستگان و تبه‌کاران تا زمانی که رسیدگی به کارشان پایان نیافته بود در این درگاه پناه می‌گرفتند (شاردن، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۴۴۵؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۷۲؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۳۸۷؛ اشترویس، ۱۳۹۶: ۲۰۶). هرکس می‌توانست در عالی قاپو پناه برده و گناه او هرچه بود او در محل مطمئنی قرار گرفته بود (دلند، ۱۳۵۵: ۲۶). اخراج بست‌نشینان به‌طور مستقیم

صورت نمی گرفت. بلکه شاه در صورت لزوم دستور می داد که به او غذا ندهند تا ناگزیر خود از دولتخانه بیرون رود. صوفیان شاه بر امور بست درگاه عالی قاپو نظارت می کردند (شاردن، ۱۳۷۴: ۱/۴). آستانه در ورودی عالی قاپو تا اواخر صفویه هم چنان جایگاه مقدسی به شمار می رفت و عده ای آن جا بست می نشستند، حتی خود شاه هم به احترام آن در، هیچ گاه سواره از آن جا نمی گذشت (گرس، ۱۳۷۰: ۲۳۴). جلوی در کاخ تعداد زیادی توپ^۱ که از هرموز به اصفهان انتقال یافته بود، قرار داده بودند. روزها جلوی در کاخ سه تا چهار نفر کشیک می دادند و شبها تعداد آنها به ۱۵ نفر می رسید و سی نفر هم اطراف خوابگاه شاه کشیک می دادند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۶/۲).

به نقل شاردن، در اندرون شاه بست به شمار می آمد و هرکس یا هردسته به قصد دادخواهی بدان جا پناه می بُرد از تعرض مصون بود و نگهبانان حق نداشتند از اجتماع و دادخواهی آنان جلوگیری کنند (شاردن، ۱۳۷۵: ۱۶۸۶/۵). او از اجتماع و بست نشینی بیش از سیصد نفر از زنان ارامنه به در حرمسرای شاهی برای دادخواهی از شاه سلیمان از فشاری که علی قلی خان سردار کل بر ارامنه برای ارسال آرد وارد کرده بود، سخن گفته است. تعدادی از بزرگان ارامنه نیز از ترس سردار کل زیر سردر عالی قاپو که محل بست بود، پناه گرفتند. با اینکه شاه، ارامنه را از تحویل دادن آرد معاف کرد، اما آنان به تصور اینکه این دستور ترفندی است برای خارج شدن آنان و گرفتار آمدن در دست علی قلی خان، خروج از بست را منوط به حکم کتبی شاه دایر بر بخشودگی خود کردند. سردار کل نیز نزد شاه، ارامنه را متهم به شورش و بلوا نمود و شاه دستور مجازات آنها را صادر کرد. سردار با مغتنم شمردن فرصت، آنان را به جرمه سنگینی محکوم کرد. سپس با خشونت که معمول نبود، ارامنه را از بست که مکانی امن و دور از تعرض بود بیرون بردند و سردار همه آنان را در عمارتی زندانی کرد تا اینکه ناچار با پرداخت مبالغی برای شاه و سردار آزاد شدند (همان: ۱۶۸۵-۱۶۸۹). به نقل جملی کارری سیاح ایتالیایی، در کاخ

۱- به گزارش جان بل آنترمونی، تعداد بیست توپ برنجی در حیاط دربار و در دروازه کاخ قرار داشتند که بیشتر کارکرد نمایشی داشتند تا نظامی (بل، ۱۳۹۷: ۹۸).

عالی‌قاپو در میدان اصفهان جایگاه‌هایی بنا شده بود که محل تحصن گناه‌کاران و جانیان بود و حتی درماندگان و ستم‌دیدگانی که از طرف حکام مورد ستم و تعدی قرار می‌گرفتند نیز جهت دادخواهی به این محل می‌آمدند و شاه در این محل شخصاً به شکایات پناهندگان می‌رسید و حکمرانانی را که از قدرت و مقام خود سوءاستفاده می‌کردند، مجازات می‌کرد (کارری، ۱۳۸۳: ۹۴). او از پناهنده‌شدن یک ارمنی به‌نام ژان ورتابیه اسقف بزرگ جلفا به عالی‌قاپو و زندگی در آن‌جا گزارش داده است. این اسقف در اثر سعایت یک ارمنی دیگر از پست خود معزول و با یکی از هم‌کیشان خویش به مذهب مسیحی کاتولیک گرویدند (همان: ۱۰۲).

دلاواله در زمان حضور خود در ایران شاهد پناهنده‌شدن یکی از افراد سرشناس در خانه شاه (عالی‌قاپو) بوده که شاه به ملاحظات مهمی قصد کشتن او را داشته و با این بست‌نشینی جان‌ش در امان مانده بود، اما افزوده که البته اگر او از آن‌جا بیرون رود بی‌درنگ او را به‌قتل می‌رسانند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۶۳). به نقل این سیاح ایتالیایی، آستانه قصر شاه مورد احترام و غیرقابل تعرض بود و مردم آن را می‌بوسیدند و دخول از درب قصر برای کسی قدغن نبود و هرکس می‌توانست از آن بگذرد. آستانه بر کلیه دربار شاه نیز اطلاق می‌شد و آستانه دولت به دربار اطلاق می‌شد (همان‌جا). طبق عادت حکمرانان مشرق‌زمین، هیچ‌کس حق نداشت از اطراف قصر شاه عبور کند یا داخل آن شود. بالای نخستین مدخل قصر که آن را محترم می‌شمردند، کسی پا روی آستانه چوبی آن که قدری بالاتر از سطح زمین بود نمی‌گذاشت و حتی در مواقع مخصوصی مانند اماکن مقدس آن را می‌بوسیدند (همان: ۴۳). سیاح فرانسوی، در عمارت عالی‌قاپو را بزرگ و بلند و آستان آن را محترم ذکر کرده و می‌گوید هنگام ورود بدون پا گذاردن روی آن می‌گذرند و او نیز به‌دستور چنین کرده است. او از قول دیگران نقل کرده که بزرگان هنگامی که بخششی [خلعتی] از طرف شاه دریافت می‌کردند این آستانه را می‌بوسیدند (دلند، ۱۳۵۵: ۲۶). آستانه عالی‌قاپو از مرمر ساخته شده بود و در تکریم و اجلال شاه سهم عمده‌ای داشت. عابرینی که می‌خواستند بدون شرفیابی به خدمت شاه به او عرض ادب کنند،

در این جا به زمین می‌افتادند و این آستانه را می‌بوسیدند. از این رو کسانی که وارد می‌شدند دقت می‌کردند که سهواً با کف کفش خود این آستانه را کثیف نکنند؛ چون از نگهبانان کتک می‌خوردند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۰۲). تمام بزرگان ایران، از سردار و خان و سلطان و حتی پسران شاه، همین‌که مقابل در دولتخانه می‌رسیدند، از اسب به‌زیر می‌آمدند و به خاک می‌افتادند و آستانه در را می‌بوسیدند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۱۰). حتی سفیران و میهمانان بیگانه هم غالباً این رسم را رعایت می‌کردند؛ چنان‌که سفیر نظام‌شاه حاکم دکن که در ۱۰۲۹ ق. / ۱۶۲۰ م. به اصفهان آمد،^۱ چنین کرد (فلسفی، ۱۳۶۹: ۷۵۹/۲). یا اینکه وقتی دن گارسیا سفیر اسپانیا نزدیک کاخ شاهی رسید، حکام شهر به او گفتند هنگام رسیدن برابر درگاه کاخ شاهی باید از اسب فرود آید و کلاه برگیرد و با خم کردن سر، مراتب احترام به‌جای آورد. البته سفیر فقط سواره با برداشتن کلاه در مقابل درگاه کاخ اکتفا کرد؛ اما همراهان ایرانی سفیر از اسب پیاده شده و این مراسم را انجام دادند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۱۰). در زمان شاه سلطان حسین نیز هنگامی که سفیران لهستان و پاپ وارد تالار عالی‌قاپو شدند، مهماندار آنان را مجبور کرد که آستان شاهی را بوسند و همین کار یک بار دیگر هنگام نزدیک‌شدن به تخت شاهی انجام شد (کارری، ۱۳۸۳: ۱۳۷). هیأت تزار روس هم برای دیدار شاه سلطان حسین، در دروازه عالی‌قاپو، که یک زنجیر در عرض آن بسته بودند، از اسب پیاده می‌شوند و آن‌گاه سفیر و شش تن از همراهانش اجازه می‌یابند که به تالار کاخ وارد شوند. منشی هیأت نوشته که هیچ‌کس جز شاه اجازه نداشت سوار بر اسب از آن‌جا عبور کند (بل، ۱۳۹۷: ۸۴-۸۵)

کمپفر، در وصف طرح باغ‌ها و کاخ‌های اصفهان از بست مملکت که عالی‌قاپو مدخل آن بست و در جوار آن بوده نام برده (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۰۰-۲۰۲)، سپس آن را همان دروازه عالی‌قاپو ذکر کرده که در آن‌جا در کاخ عالی‌قاپو کسانی که متهم به ارتکاب جنایتی بودند به‌استثنای قاتلین، می‌توانستند تا موقعی که بتوانند احتیاجات خود را رفع کنند از دست قانون درامان باشند. او

۱- ن. ک. منشی، ۱۳۷۷: ۱۵۹۶/۳-۱۵۹۷.

بست را جایی تنگ ذکر کرده که طول و عرضش به‌زحمت به دویست قدم در صد قدم می‌رسیده است. با این وجود برای کسانی که بدان‌جا پناهنده می‌شدند، در جناح چپ کاخ، اطاق‌های مورد لزوم خواب را تعبیه کرده بودند. هیچ‌کس حتی خارجی‌ان حق نداشت با سلاح وارد بست شود. هنگامی که کمپفر در سومین دیدار خویش از این محل شمشیر با خود داشت، صدای خشمگین کسی را شنید که او را مورد اعتراض قرار داد. (همان: ۲۰۵-۲۰۶). کمپفر از باغ کوچکی با آب زلال برای گرفتن وضو در طرف راست بست یاد کرده که در وسط حیاط آن بقعه‌ای با گنبد رفیع و پایه‌ای هشت‌ضلعی قرار داشت. این بقعه برای عبادت کسانی بود که پناهنده شده بودند و نیز یساولان و صوفیان شاه طبق یک رسم قدیمی در این مکان دعا می‌کردند (همان: ۲۰۵).

اولئاریوس در جایی از سفرنامه خود، عالی‌قاپو را بست و تحصن‌گاه معروف ایران به‌شمار آورده که در بزرگ آن معمولاً همیشه و در تمام ساعات به‌روی مردم باز بوده و هرگز بسته نمی‌شده است (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۵۸۳/۲). او در جای دیگر، از باغ بزرگی در محوطه کاخ سلطنتی صفویه نام می‌برد که دری از کاخ به‌سوی آن باز می‌شد و این باغ را محل تحصن و بست عالی‌قاپو ذکر کرده است. به‌نوشته او، هر مدیون یا مجرمی که به آن‌جا پناهنده می‌شد از تعرض مصون بود و هر قدر مایل بود می‌توانست با خرج خود در آن‌جا بماند، ولی دزدان و سارقین از این قاعده مستثنی بودند و می‌بایست اموال دزدی را پس می‌دادند. او سپس به نمونه‌ای از این بست‌نشینی که خود شاهد آن بوده اشاره کرده و آن یکی از بزرگان حکومتی بود که مورد بی‌مهری شاه واقع شد و بر جان خود بیمناک بود، لذا در باغ عالی‌قاپو چادر زد و بست نشست (همان: ۶۰۷). اولئاریوس همچنین از پناهنده‌شدن یکی از اعضای سفارت هلشتاین به‌نام لیون برنالدی به عالی‌قاپو گزارش داده است. برنالدی که مورد خشم و غضب بروگمان سفیر قرار گرفته و به دستور او در اطافی در داخل سفارت زندانی شده بود، برای رهایی از مجازات، از زندان فرار کرد و در این بست تحت حمایت شاه قرار گرفت. سفیران کسانی را برای اخراج او از بست نزد شاه صفی (حک: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق. ۱/ ۱۶۲۹-۱۶۴۲ م.) فرستادند، اما شاه پاسخ داد که نه او و نه هیچ‌کس دیگر قدرت

آن را ندارد کسی را که به عالی قاپو پناهنده شده حتی اگر نسبت به شاه هم سوء قصد کرده باشد، دستگیر نمایند. پناهنده اگر دزدی کرده باشد می‌توان اموال دزدی را از او گرفت و به صاحبش داد ولی متعرض خود او به هیچ وجه نمی‌توان شد. بروگمان سپس یک ارمنی را مأمور کرد که به عالی قاپو رفته و با ترفندی برنالدی را از بست خارج کند که موفق نشد. در نتیجه، بروگمان شبانه با اعزام تعدادی سواره و پیاده مسلح به عالی قاپو قصد داشت برنالدی را به زور بیرون آورد که با واکنش نگهبانان روبه‌رو شدند. شاه صفی، که از این اقدام بسیار ناراحت شده بود، دستور داد نگهبانان در بزرگ عالی قاپو را که معمولاً همیشه و در همه ساعات به روی مردم باز بود، ببندند و مأموران سفیر پشت در بسته ماندند. سپس دستور داد که زودتر از کشور خارج شوند (همان: ۵۸۳).

هنگام بازگشت هیأت نیز پنج نفر از اعضا که با سفیران اختلاف پیدا کردند، از رفتن خودداری و مخفیانه از سفارت فرار کرده نزد برنالدی به عالی قاپو رفتند و در آن جا پناهنده شدند. سفیران که می‌دانستند به هیچ وجه نمی‌توانند در عالی قاپو به آنها دسترسی پیدا کنند، ناگزیر آنها را به حال خود گذاشته و حرکت کردند. اولتاریوس پیش از حرکت با دو تن از اعضای سفارت، هارتمن گرامان و فلمینگ، به عالی قاپو می‌رود و با برنالدی و این پنج نفر دیدار می‌کند و ضمن خداحافظی، به آنها سفارش می‌کند که مذهب خویش را رها نکنند و به آیین اسلام درنیایند و به کمک خارجی‌ان مسیحی مقیم ایران، مقدمات حرکت خویش به طرف اروپا را فراهم کنند (همان: ۷۷۴-۷۷۵). از دیگر کسانی از این سفارت که به عالی قاپو پناهنده و بست نشست، شخصی به نام رستم بود که از مسکو به عنوان مترجم به استخدام هیأت هلشتاین درآمد. او که ایرانی‌الاصل بود و پیشتر در یکی از هیأت‌های اعزامی صفویه به اروپا در آن جا پناهنده و ظاهراً به مسیحیت درآمد، در زمان ورود هیأت هلشتاین به روسیه، در سفارت انگلستان در مسکو کار می‌کرد. او که قصد داشت در اصفهان بماند و در مسیر به گونه‌ای رفتار می‌کرد که نشان دهد مسلمان است و مسیحی شدنش ظاهری بوده، از ترس مجازات سفیران هیأت، مخفیانه فرار کرد و در عالی قاپو بست نشست. در نتیجه تحت حمایت شاه ایران قرار گرفت و در ایران

ماند (همان: ۴۶۸-۴۶۹ و ۸۰۰). رستم بعد در دستگاه جانی‌خان قورچی‌باشی مشغول به کار شد و سفرای هیأت از او بسیار عصبانی بودند (همان: ۵۸۲). جالب اینکه یکی از منشیان سفارت هلشتاین که مورد بازخواست شدید سفیر قرار گرفته بود به کلیسای اسپانیولی «اگوستینر» به‌عنوان پناهنده رفت و کشیش‌ها مدت سیزده روز از او پذیرایی کردند. او قصد داشت از آن‌جا به بین‌النهرین برود؛ اما با اقدامات و مذاکراتی که از طرف سفارت به‌عمل آمد، دوباره به سفارت بازگشت (همان: ۵۶۰).

در عالی‌قاپو، افزون‌بر شاه، صوفیان او، نگهبانان و محافظان و کشیکچیان قصر و رئیس آنان ایشیک‌آقاسی‌باشی حرم در اتفاقات مربوط به بست‌نشینی و ایجاد نظم و انتظامات محوطه قصر و محل بست دخالت داشتند (درباره وظایف ایشیک‌آقاسی‌باشی حرم، ن.ک. نصیری، ۱۳۷۲: ۳۱؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۱۷؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۲۷؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۲۲۰-۱۲۲۴).

چهل‌ستون

اشترویس، چهل‌ستون را نیز محل بست‌نشینی ذکر کرده‌است (۱۳۶۹: ۲۰۶). منشی هیأت هلشتاین، مکان چهل‌ستون را در گذشته مسجد بزرگی یاد می‌کند که ستون بزرگی زیر سقف داشته و ۴۰ تیر قطور سقف روی این ستون متکی بوده‌اند. در زمان تیمور که فرمان قتل‌عام مردم اصفهان را به‌دلیل شورش صادر کرد، مردم از زن و مرد و پیر و جوان به این مسجد پناه بردند. با ورود لشکریان تیمور به مسجد، کسانی که در ساختمان و شبستان مسجد بودند جان به‌سلامت بردند، اما آنهایی که در صحن مسجد و اطراف آن بودند همگی کشته شدند. او می‌گوید بعدها شاه اسماعیل این ساختمان را تجدید بنا کرد و آن‌جا را بست و تحصن‌گاه قرار داد (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۸/۲؛ اشترویس، ۱۳۹۶: ۲۰۶). این‌که گزارش اولناریوس چقدر با واقعیات تاریخی منطبق باشد، این نکته استنباط می‌شود که حتی پادشاهان به مکان‌هایی که در مواقع خطر بتوانند در قالب بست، امنیت جانی مردم را حفظ کنند توجه داشته و بخشی از مقوله نظم و انتظام شهری را از این طریق برقرار می‌کرده‌اند.

حرم حضرت معصومه (س)

در عصر صفویه حرم حضرت معصومه (س) برای بده‌کارانی که توان پرداخت بدهی خود را نداشتند، بست به‌شمار می‌رفت و در طول ایام بست‌نشستن در حجره‌های اطراف حرم، به هزینه اوقاف حرم امرار معاش می‌کردند و طلب‌کاران نیز راه و اختیاری برای مطالبه طلب خود نداشتند (کارری، ۱۳۸۳: ۶۸-۶۹). در این حرم، مطبخ‌خانه کوچکی هم برای اطعام مساکین بود که با نان و گوشت و پلوی رایگان، غریبان و مساکینی را که بدان جا می‌آمدند اطعام می‌کردند (همان‌جا). به‌نوشته تاورنیه، ایرانیان احترام این حرم را کمتر از بقعه شیخ صفی در اردبیل به‌جا نمی‌آوردند و این مکان پناه بده‌کارانی بود که در حجره‌های آن بست می‌نشستند. او محل‌های بست ایران را با اروپا متفاوت می‌داند از این جهت که در اروپا فرد متحصن باید خود متکفل مخارجش می‌شد؛ اما در ایران هرکس داخل بست می‌شد تمام حوائج او را از موقوفات می‌دادند و او اصلاً در خیال خوراک و لوازم زندگی نبود و بدون نگرانی و در کمال فراغت در بست می‌ماند تا بستگانش از روی فرصت، مشکل او را به‌نحوی حل کنند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۸۲-۸۳). با این‌که غیرمسلمانان اجازه ورود به این مکان مقدس را نداشتند؛ اما گاه به کسانی این اجازه داده می‌شد چنان‌که سفیر پتر کبیر تزار روس به دربار شاه سلطان حسین با تعداد اندکی از همراهانش این امتیاز را به‌دست آوردند. به‌گزارش منشی این هیأت، هرساله زائران بسیاری از سراسر کشور برای زیارت این آستانه به قم سفر می‌کردند. روحانیون نیز شب و روز در آن جا قرآن می‌خواندند. بودجه‌ای که به این آستانه اختصاص داده شده بود، هزینه‌های زوار را تأمین می‌کرد (بل، ۱۳۹۷: ۷۸). او اشاره کرده که مکانی نیز برای بست‌نشینی بدهکاران و اشخاص بداقبال وجود داشت و هزینه زندگی آنان توسط مردم تأمین می‌شد. در مجاورت این آستانه، یک تالار بزرگ وجود داشت که هر روز در آن صدقه بین فقرا توزیع می‌شد (همان‌جا).

احتمالاً همین حرمت حرم و جنبه تقدس شهر قم باعث شده که شاه طهماسب اول پس از جلوس به سلطنت (۹۳۰ق. / ۱۵۲۴م.) تاجلوییگم همسر شاه اسماعیل اول را که از او رنجش داشت به این شهر تبعید کرد (قمی، ۱۳۸۳:

۱/ ۱۷۸) و به‌گونه‌ای این بانو برای درامان ماندن از شر گزند شاه در بست بقعه قرار داشت. او «عمارت رفیعه روضه مقدسه مطهره» حضرت معصومه را به اتمام رسانید و «قریب به هزار تومان املاک نفیس وقف آن مزار موهبت‌آثار» کرد (همان: ۲۹۰). شاه طهماسب بعدها تاجلوییگم را از زمره اهل حرم اخراج و به شیراز تبعید کرد و در همان‌جا درگذشت (همان‌جا). در سال ۹۹۴ق. مرتضی‌قلی‌خان پرناک در رقابت و درگیری با مرشدقلی‌خان شاملو بر سر تصرف قم، با نیروهای خویش وارد آستانه حضرت معصومه شد و در منازل و مدرسه آستانه و خانه‌های متصل به آن مدتی مستقر شد و منازعه و مجادله آنها ادامه یافت (همان: ۲/ ۸۳۵-۸۳۷). آستانه حضرت معصومه در دوره صفویه دارای متولی مواجب‌بگیر بود که شغل او نظم و نسق این آستانه «از انتظام کارخانجات و تغییر و تبدیل و تنبیه عمله و حُفاظ و ارباب وظایف و منسوبان آستانه و مباشرین محال و مستقلات موقوفات آن‌جا و سایر امور جزئی و کلی آن آستانه» بود و همه این امور به تصدیق و تجویز و اختیار و صوابدید متولی انجام می‌شد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۷۷). بی‌گمان رسیدگی به امور بست‌نشینان در حرم برعهده همین متولیان و نیروهای زیردست او بوده است.

خانه محل تولد شاه

گاه مکانی که شاه در آن زاده شده بود بست می‌شد. به‌نقل اولثاریوس، خانه محل تولد شاه صفی که در زمان حضور هیأت هلشتاین در ایران هنوز پابرجا بوده، بست به‌شمار می‌رفته، یعنی گناهکاران در آن متحصن می‌شدند. این خانه که متعلق به تاجری به‌نام خواجه محمود بود، در گیلان در شهر کوچک کورآب که کسکر هم نامیده می‌شد، به‌فاصله دو میلی از دریا، قرار داشت. زمانی که صفی‌میرزا پدر شاه صفی با همسر حامله خود با اردوی شاه عباس در گیلان حرکت می‌کرد، در این محل همسرش فارغ شد و فرزند خود را به‌دنیا آورد (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۲/ ۷۸۹-۷۹۰).

بقعه شهیدیه، مکان قتل صفی‌میرزا

محمدباقر میرزا معروف به صفی میرزا پسر بزرگ شاه عباس اول متولد ۹۹۵ ق. / ۱۵۸۷ م. بود که مردم او را ولیعهد و جانشین شاه می دانستند؛ اما شاه که در اثر سخن چینی های اطرافیان از فرزند خویش نگرانی داشت، زمانی که در گیلان بود، دستور کشتن او را داد و او زون بهبود از غلامان چرکسی شاه، صفی - میرزا را در یکی از کوچه های رشت به قتل رساند (سال ۱۰۲۴ ق. / ۱۶۱۵ م.)^۱ - به دستور شاه عباس، میرزا رضی صدر، شاهزاده را تکفین و تجهیز کرد و نعش او را به اردبیل فرستادند تا در بقعه شیخ صفی در کنار آبا و اجدادش مدفون سازند. تفصیل این قضیه در منابع تاریخی آمده است (ن. ک. جنابدی، ۱۳۷۸: ۸۵۱ - ۸۵۲؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۵۸/۲ - ۱۴۵۹؛ اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۷۱۶ - ۷۱۹؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۶۰ - ۲۶۱؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۵۳۰/۲ - ۵۳۸). شاه عباس پس از قتل پسر که سخت پشیمان شده بود، دستور داد مکانی را که در آن صفی میرزا به قتل رسیده بود (واقع در رشت) دیوار بکشند و آن جا را بست و تحصن گاه اعلام کرد. هر کس به آن پناهنده می شد از مجازات معاف می گردید و موقوفات زیادی را تعیین کرد تا از درآمد آن در این محل به فقرا غذای رایگان بدهند (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۷۱۸/۲). هنگام بازگشت هیأت هلشتاین از ایران، در شهر رشت محلی را که صفی میرزا کشته شده بود به آنها نشان می دهند. به نوشته منشی هیأت، این محل نزدیک میدان بزرگ شهر بود و بنای یادبودی آن جا ساخته بودند که بست به شمار می آمد و هر کس آن جا می رفت اگر هر گناهی مرتکب شده بود از مجازات معاف می گشت (همان، ۷۸۸). بقعه ای که در آن جا ساخته شد، شهیدیه نام نهادند و شاه عباس، میرزا حسنعلی نام از معاریف اصفهان را متولی و نگاهبان آن بقعه کرد (نصرآبادی، ۱۳۶۱: ۲۰۰).

اصطبل شاهی

در عصر صفویه کسانی، به اصطبل شاهی پناه می بردند و با بست در اصطبل در پی حفظ جان خویش از مجازات بودند. چراکه اصطبل نیز همانند عالی قاپو محل بست نشستن و پناه گاه مقصرین بود. هر کس به جرم قتل یا بده کاری و غیره تحت

تعقیب بود، اگر خود را به آن جا می‌رساند درامان بود (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۷۳). به‌نوشته کارری، طویله پناه‌گاه و بست گناه‌کاران و بیچارگان بود (کارری، ۱۳۸۳: ۱۹۲). اصطبل در قسمت جنوب‌غربی حرمسرا در میدانی قرار داشت که همواره چهل اسب را برای سواری شاه در آن آماده نگه می‌داشتند. بقیه اسب‌های شاه را با تقسیم‌بندی در دسته‌های مختلف برحسب رنگ، سن و ارزش، در ایلخی‌های جداگانه و ویژه خارج از دربار نگه می‌داشتند که متولی آنها امیرآخورباشی صحرا بود (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۱۰؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۳/۱۲۲۴؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۰۸؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۱۵). بهبودخان از غلامان خاصه شاهی که به دستور شاه عباس اول، صفی‌میرزا فرزند شاه را به قتل رسانده بود، به اصطبل شاهی پناه برد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۵۸/۲). پادشاه به این بهانه که سرطویله بست است، بهبودخان را قصاص نکرد (ملکم، ۱۳۸۳: ۳۲۲)؛ اما بعداً او را مجبور کرد که به‌دست خویش سر پسر خود را ببرد و برای شاه بیاورد و خود نیز چندی بعد به‌دست نوکرش کشته شد (ن.ک. اولئاریوش، ۱۳۶۹: ۷۱۹/۲). در تاریخ ملاکمال آمده که بهبود خود را به دولتخانه انداخت و شاه نیز او را نکشت و گفت اگر او را بکشم خواهند گفت حتماً به دستور من این کار را انجام داده است. از سویی، صفی‌میرزا پسران صغیری دارد، باید بزرگ شوند و خود قصاص قاتل کنند (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۶۷-۶۸). شاردن در انتخاب اصطبل شاه برای پناه‌گاه و بست نشستن، گوید شاید به مناسبت توجه زیادی بوده که در این سرزمین انواع اسب‌های اصیل و سوارکاران ماهر به این قسمت از دستگاه سلطنت می‌داشتند (به‌نقل از خالصی، ۱۳۶۶: ۲۶؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ح ۲۱۹). در ایران مثلی هست که می‌گویند هرکس به حرمت پناه‌گاه اسبی تخطی کند، هیچ‌وقت این اسب سوار خود را در جنگ به پیروزی نمی‌رساند. نقل شده که تمام بدبختی‌های نادر میرزا (درگذشت ۱۲۱۸ ق. ۱۸۰۳ م.) نواده نادرشاه افشار (حک: ۱۱۴۸-۱۱۶۰ ق. ۱۷۳۶-۱۷۴۷ م.) «از آن ناشی شده - بود که یکی از افراد فراری را که در اصطبل شاهی پناه آورده بود به‌قتل رسانید» (خالصی، ۱۳۶۶: ۲۷؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ح ۲۲۰). از آن جا که طویله مخصوص سلطنتی و کلیه اسب‌ها و استرهای شاهی زیر نظر امیرآخورباشی قرار داشت که زیر دست او امیرآخوران، مهتران، سقایان طویله‌ها، جلوآوران خاصه، خادمان،

خواجه‌سرایان، غلامان و سایر عمله اصطبل کار می‌کردند (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۰۲-۲۰۳؛ نصیری، ۱۳۷۲: ۲۶؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۱۴؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۲۲۴-۱۲۲۵؛ اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۲/ ۷۴۹؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۷۳؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۰۳ و ۱۵۲) و امیرآخورباشی، اداره اصطبل شاه و ریاست آن را داشت (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۷۳) و در واقع کارپرداز امور طویله‌ها بود (کاری، ۱۳۸۳: ۱۹۱)، طبیعی است که رسیدگی به امور فرد پناهنده شده به اصطبل شاهی را امیرآخورباشی و نیروهای تابع او سروسامان می‌دادند.

مدرسه

در دوره شاه سلطان حسین صفوی، اعتبار و منزلت عالمان دین، که یکی از پایگاه‌های آنها مدارس بود، به حدی رسید که هرگاه خونی (قاتلی) خود را به دروازه مدرسه‌ای می‌رسانید، کسی جرأت نداشت به او دست‌اندازی کند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۷۹). احتمالاً بر مبنای همین گزارش بوده که ملکم نوشته است در این دوره هر کجا مدرسه‌ای بود مانند حریم حرم «من دخله کان آمناً» گشت، هرکس به هر عملی شنیع حتی قتل نفس اقدام کردی، چون از همه‌جا دستش کوتاه شدی به مدرسه پناه بردی و آن مدرسه بست بود (ملکم، ۱۳۸۳: ۳۳۹).

مسجد جامع

در مسجد جامع (جمعه) اصفهان که از قدیمی‌ترین مساجد شهر بود، گناه‌کاران و جنایت‌کاران که می‌دانستند به احترام حریم آن مسجد، کسی متعرض آنان نخواهد شد، در گوشه‌ای از مسجد بست می‌نشستند (گرس، ۱۳۷۰: ۲۳۶).

نتیجه‌گیری

سنت بست‌نشینی در آغاز بر اندیشه دینی و در مکان‌های مقدس و دارای احترام شکل گرفته و منشاء انسانی، خیرخواهانه و مطلوب داشته و در جهت کمک و یاری به ستمدیدگان بوده است. به تدریج در حکومت‌هایی که فاقد نظام عدلیه و مدافع حقوق انسانی در برابر مظالم کارگزاران حکومتی بودند، مراکز

دیگری حتی نهادهای سیاسی و اداری وابسته به خود حکومت به صورت مکان بست درآمدند و پناه‌گاهی برای مردم در وقت خطر و گرفتاری شدند. در دوره صفویه از هر دو نوع مکان، دینی (مشاهد و مقابر متبرکه) و غیردینی (کاخ، خانه، اصطبل)، نمونه‌هایی وجود داشته که کسانی به ملاحظات امنیتی و انتظامی در آنها بست می‌نشسته‌اند. برخی از این مکان‌ها به مناسبتی خاص پدید آمده و با تعیین از سوی حکومت و گاه از جانب عالمان دین، به عنوان بست معرفی می‌شدند تا افراد تحت تعقیب در پناه این بست‌ها از خطر رهایی یابند. بنابراین، بست‌نشینی می‌توانست ملجاء و مفری برای حفظ امنیت فردی کسانی باشد که بی‌گناه از سوی مأموران دولت مورد ستم یا تحت تعقیب قرار می‌گرفتند. در حکومت‌های پادشاهی و از جمله صفویه، که مردم رعیت شاه به‌شمار می‌آمدند و قوانین حقوقی و قضایی کارآمدی برای حفظ حقوق و امنیت مردم وجود نداشت و گاه مأموران متصدی نظم و انتظامات خود بر مردم به ناروا فشار و ستم وارد می‌کردند، این‌گونه مراکز بست‌نشینی از دامنه برخی ستم‌ها و ناروایی‌ها می‌کاست و به نظم و انتظام‌بخشی امور جامعه کمک می‌کرد. در مجموع، پدیده بست‌نشینی در دوره صفویه بیشتر ماهیت تأمین امنیت جانی برای بست‌نشینان داشته و هنوز مانند دوره قاجاریه از جنبه ضدامنیتی، که محلی باشد برای اجتماع اشرار و قاتلان و مجرمان و فرار از چنگ عدالت و قانون، و یا کنش‌گری و مطالبه‌گری برای تغییر نظام سیاسی، برخوردار نبود. ضمن این‌که پدیده‌ای رایج و گسترده نیز نبوده است که دولت صفویه را در چالشی جدی قرار دهد و آن را مصمم سازد که در لغو و یا محدودسازی آن بکوشد. بنابراین، فرضیه پژوهش که دلالت داشت «در دوره صفویه، بست‌نشینی چندان گسترده نیست؛ اما به‌عنوان یک ضرورت با ماهیت امنیتی در مواقعی به کار گرفته شده»، تأیید می‌شود.

منابع

- اشترویس، یوهان (۱۳۹۶)، سفرنامه یوهان اشترویس، ترجمه ساسان طهماسبی، قم، مجمع ذخائر اسلامی با همکاری کتابخانه و موزه ملی ملک-تهران.
- اولئاریوس، آدام (۱۳۶۹)، سفرنامه آدام اولئاریوس، ترجمه حسین گُردبچه، بی‌جا، کتاب برای همه.
- بل، جان (۱۳۹۷)، سفرنامه جان بل آترمونی (فرستادگان پطر کبیر به دربار شاه سلطان حسین)، ترجمه ساسان طهماسبی، قم، مجمع ذخائر اسلامی.
- بهار، لاله‌تیک‌چند (۱۳۷۹)، بهار عجم: فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران، طلایه.
- بیات، اروج‌بیگ (۱۳۳۸)، دون ژوان ایرانی، با یادداشت‌های لسترنج، ترجمه مسعود رجب-نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پروشانی، ایرج (۱۳۷۶)، «بست و بست‌نشینی»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدادعادل، ج ۳، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، سفرنامه پولاک «ایران و ایرانیان»، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- بیرزاده زاهدی، شیخ حسین پسر شیخ ابدال (۱۳۴۳)، سلسله‌النسب صفویه، برلین، ایران‌شهر.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۹)، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، چاپ چهارم، بی‌جا، سنایی و تأیید اصفهان.
- جنابدی، میرزابیگ حسن (۱۳۷۸)، روضه‌الصفویه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حبیبی، محمد (۱۳۸۴)، «بست و بست‌نشینی در حرم امام رضا(ع)»، دفتر اسناد، ج ۲ و ۳، به کوشش زهرا طلائی، مشهد، سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز آستان قدس رضوی.
- خالصی، عباس (۱۳۶۶)، تاریخچه بست و بست‌نشینی، تهران، علمی.
- خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمداکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب.

- دالساندری، وینچنتو (۱۳۸۱)، سفرنامه، در: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۸۳)، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۲، تهران، مرکز بزرگ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- دایره‌المعارف تشیع (۱۳۷۵)، زیر نظر احمد صدر حاج‌سیدجوادی؛ کامران فانی و بهاء‌الدین خرمشاهی، ج ۳، تهران، شهید سعید محبی.
- دلاواله، پیترو، (۱۳۷۰)، سفرنامه، ترجمه شعاع‌الدین شفاء، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی.
- دلند، آندره دولیه (۱۳۵۵)، زیبایی‌های ایران، ترجمه محسن صبا، تهران، انجمن دوستداران کتاب.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۱)، لغت‌نامه، ج ۳، تهران، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)، جامع‌التواریخ، تصحیح بهمن کریمی، تهران، اقبال.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۶۴ق)، مکاتبات رشیدی، چاپ لاهور.
- سانسون، مارتین (۱۳۴۶)، سفرنامه سانسون، ترجمه تقی تفضلی، تهران، ابن‌سینا.
- شاردن، جان (۱۳۷۴)، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۳ و ۴، تهران، توس.
- شاردن، جان (۱۳۷۵)، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۵، تهران، توس.
- عالم‌آرای شاه اسماعیل [مجهول‌المؤلف] (۱۳۸۴)، تصحیح اصغر منتظرصاحب، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۶۹)، زندگانی شاه عباس اول، چاپ چهارم، تهران، علمی.
- فیگوئروا، دن گارسیا د سیلوا (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نو.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷)، فوایدالصفویه، تصحیح مریم میراحمدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قمی، قاضی احمدبن شرف‌الدین الحسینی (۱۳۸۳)، خلاصه‌التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، چاپ دوم، ج ۱ و ۲، تهران، دانشگاه تهران.
- کاتف، فدت آفاناس یویچ (۱۳۵۶)، سفرنامه کاتف، ترجمه محمدصادق همایونفرد، تهران، کتابخانه ملی.

- کارری، چووانی فرانچسکو جملی (۱۳۸۳)، سفرنامه کارری، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- کرزن، جرج ناتانیل (۱۳۷۳)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- گرس، ایون (۱۳۷۰)، سفیر زیبا، سرگذشت و سفرنامه فرستاده فرانسه در دربار شاه سلطان حسین صفوی، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، تهران.
- ملاکمال (۱۳۳۴)، تاریخ ملاکمال، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، فروردین.
- ملکم، سیر جان (۱۳۸۳)، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران، سنایی.
- منشی، اسکندربگ (۱۳۷۷)، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۱ و ۳، تهران، دنیای کتاب.
- میرزا رفیعا، محمدرفیعی بن حسن (۱۳۸۵)، دستورالملوک میرزا رفیعا، به کوشش و تصحیح محمداسماعیل مارچینکوفسکی، ترجمه علی کردآبادی، تهران، وزارت امور خارجه.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸)، تذکره الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۶۱)، تذکره نصرآبادی، تصحیح وحید دستجردی، چاپ سوم، بی جا، کتابفروشی فروغی.
- نصیری، علی نقی (۱۳۷۲)، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، تصحیح یوسف رحیم‌لو، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳)، منتخب‌التواریخ معینی، به‌اهتمام پروین استخری، تهران، اساطیر.
- واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲)، خلدبرین، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.